



روایتی از زنانی که با بصیرت خط بطلانی بر اغتشاشات کشیدند

راه ما جداست

لیلا جان قربان! حاج خانم چشم دوخته به دانه‌های درشت تسبیحی که در دست دارد، سال‌هاست که با همین تسبیح ختم صلوات و قل‌هوالله برمی‌دارد. یک کاسه نخود کنارش می‌گذارد و دانه دانه هر دور از تسبیح که تمام می‌شود، یک دانه نخود برمی‌دارد و توی پیاله چینی می‌اندازد که کنارش گذاشته است. هر بار با همین نخودها یک دیگ آتش برپا می‌کند؛ این دفعه دیگ آتش را نذر انقلاب کرده است. می‌گوید: دیگ این دفعه برای سلامتی انقلاب است؛ برای سلامتی آقا.

روسفید بیرون آمدیم

نزدیک اذان مغرب در صحن انقلاب می‌بینمش. راهپیمایی تمام شده و خیلی‌ها آمده‌اند تا بعد از اعتراض به اغتشاشات اخیر، نماز را در حرم آقا امام رضا (ع) بخوانند؛ خانم حسینی هم از همین جمعیت است. او از زنان فعال فرهنگی است که حافظ قرآن کریم هم هست. وقتی با او درباره حوادث اخیر هم صحبت می‌شوم می‌گوید: بچه‌هایم از سروصدا های شبانه می‌ترسیدند. گاهی دستم را روی گوش‌های دختر سه‌ساله‌ام می‌گذاشتم تا بخوابد. اما هم‌زمان برایش داستان‌هایی تعریف می‌کردم که به روزهای انقلاب برمی‌گشت و منافقانی که آرامش مردم را به هم می‌زدند. من به بچه‌هایم بارها و بارها گفته بودم که امنیت کشور ما مثال زدن است و نباید بترسید. خودم هم هر شب سوره نصر را برای مدافعان امنیت کشور می‌خواندم. خدا را شکر که از این توطئه هم روسفید بیرون آمدیم. من که آمده‌ام حرم تا نماز شکر بخوانم.

مثل برق و باد جمع شد

خانم غفوری از دیگر زنان فعال فرهنگی است که به دنبال ترویج فرهنگ حیات در جامعه است. او در روزهای ناآرامی، کارش این بود که دخترهای نوجوان محله را به خانه‌اش دعوت می‌کرد و برایشان کلاس‌های بصیرتی برگزار می‌کرد. او می‌گوید: در روزهای سخت نباید کنار بکشیم. نباید صبر کنیم بینیم چه می‌شود، بلکه باید هر چه از دست ما برمی‌آید انجام دهیم. من با شصت سال سن، روزهای سخت انقلاب را دیده و صدای تانک‌ها را شنیده‌ام. وقتی دیدم از اغتشاشات اخیر جوان‌های محل ترسیده‌اند، زیرزمین خانه را فرش کردم و برای دخترها کلاس‌های آموزشی برگزار کردم. فقط بصیرتی هم نبود، هر چه نخ و کاموا داشتم، برداشتم و بردم زیرزمین جلوشان گذاشتم تا یک کاری بکنند و ذهنشان درگیر باشد و کمتر نگران حوادثی باشند که قرار بود مثل برق و باد جمع شود.

این‌ها گردی بیش نیستند

حاج خانم قاسمی هم از مادران شهدای انقلاب است. کمر خم کرده، ولی با همین کمر خمیده، عصا به دست، در راهپیمایی حاضر شده است. با او تلفنی هم صحبت می‌شوم. می‌گوید: ببین مادر جان ما از این چیزها زیاد دیدیم، این‌ها که چیزی نبود. یک زمانی چون پسر من طرفدار امام (ع) بود، می‌آمدند و توی حیاط تیر و ترقه می‌انداختند. الان هم پسر من نیست باز هم یک وقت‌هایی ضد انقلاب یک کارهایی برای ترساندن ما می‌کند، ولی این‌ها همه مثل گردی است که با فوتی از بین می‌رود. آن‌آقای که در رأس این نظام نشست کارش درست است و می‌داند باید چه کار کند. من از همان شب اولی که سروصداها شروع شد با خودم گفتم که این‌ها گردی بیش نیستند و با بادی می‌روند. اما به خاطر جوان‌هایی که ناآگاهانه دنبال این جریان‌ها رفتند و آسیب دیدند، نگران هستم. باید فکری به حال این موضوع بکنیم. از من و شما گرفته تا مسئولانی که در این نظام وظیفه‌ای بردوش دارند.

